

# اسطوره و سینما

مسمود آب پرور

نمی یابد. چرا که، اصولاً، زمینه بروز آن متغی است. انسان قدیم، به دلیل نزدیکی بیش از حدش به همسوعان خود، دارای تمنیات، آرزوها و افقهای دید مشترکی با آنان بود. اما انسان امروز، به دلیل وضعیت متفاوتی که یافته، متفرق و غیرمتمركز است. پس، آرزوها و تمنیاتش هم، تا حد زیادی، فردی می شود و چون فردی می شود، ناگزیر هر کس اسطوره‌ای خاص می یابد که ممکن است بر اسطوره فردی دیگر منطبق و یا از آن متفاوت باشد. حال چنانچه هر کدام از این افراد به يك وسیله ارتباط جمعی، چون سینما، دست یابند، هر يك تصویر ذهنی خاص خود را از آبر انسانی که آرزومند آن هستند بروز خواهند داد. شك نیست که می توان امیال و آرزوهای کارگردان يك فیلم را هم در قهرمانان مخلوق او و نحوه عملکردشان جستجو کرد و از این راه به

دستیابی به وسایل ارتباط جمعی این امکان را برای انسانِ خلاقِ امروز به وجود آورده که آرزوها و نیازهای خود را به شکلی «عینی» ارائه نماید. امروزه هر کس در مخیله خود تصویری از «انسان الگویی» (انسان اسطوره‌ای) را داشته باشد، به محض دستیابی به یکی از وسایل ارتباط جمعی (که سینما نیز می تواند یکی از آنها باشد)، محملی برای به عینیت در آوردن ذهنیات خود یافته و می تواند تصویر ذهنیش را از اسطوره خود فرا روی همکیش و همفکر و هم تبار خود قرار دهد.

سینما هم قدرت اسطوره‌سازی را دارد. آن هم به شیوه خاص خود! یکی از مشخصه‌های بارز و شناخته شده عصر حاضر، از هم گسستگی و عدم تمرکز احاد ملتها و قبایل است. یعنی آنچه سبب تجلی «آرزوی جمعی» در نزد نیاکانمان می شده، اینک امکان ظهور را

تحلیل اسطوره شخصی و دلخواه او رسید. پس هر کس که فیلم می سازد اسطوره هم می سازد. خاصیت اولیه اسطوره هم آن است که تصویری الگووار را فراروی مخاطبان خود قرار می دهد و او را وامی دارد تا خود را به ارزشهای پنهان و بیان ناشده‌ای برساند که در الگوها مشاهده کرده است.

این بحث خصوصاً در رابطه با کودکان و نوجوانان اهمیت و حساسیت ویژه‌ای را دارا می شود. چرا که ذهن و احساس کودک بکر است و آماده دریافت هرچه سریعتر این الگوها. وقتی کودک چشم جان را می گشاید، چه می بیند؟ یکسری مناسبات درهم تنیده اجتماعی که تعریف خاص خود را دارند. او چه تعریفی را، از انسان، در ذهنش شکل می بخشد؟ بدیهی است معنای انسان، برای او، از تعریفهای پدر، مادر، معلم، اطرافیان، و بستگان و... که ناچارند برای زنده ماندن همواره کار کنند و برای ادامه حیاتشان به یکسری فعالیتهای گاه توجیه‌ناپذیر، دست یازند، فراتر نمی رود. اما برآستی این تمام تعریف يك انسان است؟

مسلماً الگویی که «اسطوره آغازین» از انسان ارائه می کند چنین موجود خرد و حقیر و ناتوانی نیست. بلکه او انسانی است که می تواند هر آنچه را اراده می کند فرا چنگ آورد. انسانی است که دیوارهای تردید و دودلی و شك و گمان و ترس و بزدلی و گناه نیز دیوارهای بخل یا جهل و یا ضلالت را فرو می ریزد و بسه حقیقت انسان، نزدیک می شود، چرا که او به جهان بالا تعلق دارد و مینوی است و بازشناسی آن در کودک، سبب

شناسایی ابعاد خفته و پنهان او می شود. او به مکاشفه در درون خود می پردازد و به دنبال «من شجاع»، «من از خود گذشته»، «من خردمند» و... می گردد. «من»ی که عکس و تصویر و سایه آن را دیده و می داند که اصل آن در جهان مینوی حیات دارد. پس کم کم می آموزد. می آموزد که فراتر از چهار دیوار خانه و مدرسه هم انسانی یافت می شود که تعریفی دیگرگونه و دوست داشتنی دارد. جذاب و شیرین است و به مدد همراهی با او همه مشکلات رنگ می بازند و هر کار «شدنی» جلوه می کند... تجربه حاضر ساختن اسطوره در زمان «حال» و همزمان شدن با آنها ضمن آموزش و یادآوری عملکرد اساطیر، کمک می کند تا «کودک» با متحقق ساختن دوباره آنها، به تکرار آنچه خدایان، پهلوانان و یا نیاکانشان در زمان آغازین کرده‌اند، توانا شود و اعمال و رفتار و فعالیتهای معنی دار آنها را الگو و سرمشق خود قرار دهد.

اسطوره، افسانه و حتی مثل می تواند، به شکلی غیرمستقیم، ناقل يك نوع جهان بینی باشد. جهان بینی «که» به قول «نورتروپ فرای» تا زنده‌ایم در ما می ماند و جزء لاینفکی از دانسته‌هایمان می گردد. او اسطوره را، نه تنها نتیجه جهل نمی داند، که آن را يك «زبان» می نامد. زبانی که از کودکی شکل می گیرد و رشد می کند تا به «زبان هنری» برسد. زبانی که اگر در فردی تربیت نشود به میزان درك ادبی ذهن او لطمه خواهد زد.

در باب اهمیت اسطوره برای انسان امروز، بخصوص نوباوگان و کودکان، بسیار می توان

گفت. در قبایل بدوی و یا حتی در برخی از جوامع دور افتاده امروزی، مراسم و آیینهای وجود داشته و دارد که به «آیینهای گذر» معروف هستند. بخشی از این آیینها و مراسم به محک زدن میزان مردانگی نوجوانان و کودکانی اختصاص دارد که در آستانه ورود به زندگی اجتماعی و پذیرفتن مسئولیتهای جدید اجتماعی هستند.

در مرحله‌ای از زندگی نوباوه، کودک و یا نوجوان زمانی فرا می‌رسد که بایستی تواناییها، قابلیتها و استعدادهای فردی او، توسط مراسمی خاص سنجیده شود. این آیینها از قدیمی‌ترین و باستانی‌ترین جلوه‌های فرهنگی جامعه بشری اند که طی آن فرد ثابت می‌کند می‌تواند نقشهای سنگین تری را هم، در چهارچوب قوانین و کارکردهای اجتماعی، بازی کند. چرا که در طول یک دوره فشرده، که همان آیین گذر باشد، نشان داده دوران کودکی را به طور کامل پشت سر گذاشته و آمادگی شروع دوران جدیدی را دارد.

جایگاه این آیینهای گذر در تمدن جدید و دوران معاصر و زندگی پیچیده و روابط درهم شهری و مناسبات جدیدی که همگی در آن گرفتار شده‌ایم، کجاست؟

آنچه بدیهی به نظر می‌آید کارکرد مثبت این گونه آیینهاست که نیاکان ما به واسطه آن زندگی انسان را مرحله‌بندی می‌کردند و گذشتن از این مراحل چنان مهم بود که به مراسم و آیینهای ویژه‌ای برای پشت سر گذاشتن آنها دست می‌یازیدند. چرا که انسان و مقام انسانی با ارزشترین مقوله برای آنها بوده و همه چیز هم برای اعتلا بخشیدن به این مقام شامخ

تجربه حاضر ساختن اسطوره در زمان «حال» و همزمان شدن با آنها، ضمن آموزش و یادآوری عملکرد اساطیر، کمک می‌کند تا «کودک» با متحقق ساختن دوباره آنها، به تکرار آنچه خدایان، پهلوانان و یا نیاکانشان در زمان آغازین کرده‌اند، توانا شود و آنها را الگو و سرمشق خود قرار دهد.



پوشگاه علوم و فنون  
پرتال جوانان

به کار گرفته می‌شد.

این آیین‌ها، ضمن آنکه از جایگاه و نقش اجتماعی ویژه‌ای برخوردار بودند، نقش فکری، فردی، پرورش روانی و معنایی هم داشتند. نوآموزی که مورد سنجش واقع می‌شد، بایستی به يك ظرفیت فکری و ذهنی رسیده باشد تا بتواند از پس «گذر» برآید و مرحله «نوآموزی» را پشت سرگذارد و به مرحله «رازآموزی» برسد.

به نظر می‌رسد، امروزه سینما می‌تواند وسیله‌ای برای اجرای این مراسم باشد. یعنی پس از شناخت ریشه و بن هر چیز، لازم است آن را توسط «این وسیله» به کودکان امروز و مردان فردا رسانید تا ضمن آنکه خود را با آن محک می‌زنند به رازآموزی و ریشه‌یابی پدیده‌ها و خصصتها بنشینند تا رفته رفته ذهنی معنی‌یاب و استعاره‌شناس در آنان شکل یابد.

فرض کنید يك اسطوره پهلوانی مد نظر باشد که قرار است بر اسطوره شرّ غلبه نماید. بابازیابی و بازشناسی این اسطوره می‌توان آن را در قالب سینما و ظرف داستانی به بیان نشست. با توان و ظرفیت و استعدادهای متعددی که در سینما می‌شناسید، مطمئناً سیر و سلوک پهلوان اساطیری و پشت سر نهادن مشکلات و تفوق بر دشمن زیبن، همگی می‌توانند به وسیله عنصر «تعلیق ارادی ناباوری» و «حس همدات پنداری»، که طبعاً در کودک هم بکرتر است و هم قوی‌تر، به مخاطب منتقل شود. بدین شکل می‌توان گفت که مخاطب آن مراحل را خود، منزل به منزل، پشت سر گذاشته و به پالایش روانی رسیده و تمام احوال و احساسات الگویی را که پیش رو

داشته به اضافه تلاش و کوشش او در پشت سر گذاشتن مشکلات را تجربه کرده است. حال همین الگویی پهلوانی را می‌توان به قالبهای دیگری چون ریشه‌یابی و بن جویی عوامل ارضی و سماوی، حیوانی و نباتی و فروپاشی اعتقاد به شکست ناپذیر بودن ظلم و ظالم و مرزبندی بین نیک و بد و... گسترش داد و به شکل دلخواه فرا روی نوآموز و راز نیاموخته قرار داد تا او هم با به تماشا نشستن و دیدن سرگذشت نیاکان و اجداد دیرین خود به رمز و رازهای هستی دست یابد و ذهن خود را آرام آرام به رنگ معانی تازه‌تر و کارآمدتری آشنا سازد.

برای مثال می‌توان به فیلم داستان بی پایان اشاره داشت. وجه اسطوره‌ای که این فیلم بدان اشاره دارد می‌تواند برای «باستیا»، کودک اول فیلم، و باستیهای مخاطب آن، کارساز و مفید باشد. باستیا که به شدت متزلزل و ترسوست به آیینهای گذر نیاز دارد تا با طی مراحل آن به مکاشفه مفاهیم و مذاقه در خویش بپردازد تا ابعاد نامکشوف خود را بازشناسد و بر مشکلاتش غالب آید. او که خود را باور ندارد و به نظر می‌رسد، به دلیل نداشتن مادر، رشد شخصیتش ناقص مانده باشد، لازم است، طی يك بازنگری در قابلیت‌ها و تواناییهایش به «باور» خود برسد و از تنگنا نجات یابد.

«باستیا» ابتدا داستانی را انتخاب می‌کند (البته با تحریک و هدفگیری آگاهانه و هوشمندانه پیرمرد کتابفروش) که نگاهی اسطوره‌ای به جهان فانتزی دارد. در این دنیا که شکل کهن الگویی خاص خود را دارد؛ همه چیز در گرو عمل پسرکی است همسن و سال «باستیا» که حرکتی بی‌امان را می‌آغازد و

منزلگاههایی را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارد؛ به نحوی که «باستیا» با تمام حس و عاطفه خود با او درگیر و همراه می‌شود تا بدانجا که فتح باب آخر و فصل نهایی افسانه در گرو عمل مستقیم و بی واسطه خود «باستیا» قرار می‌گیرد. او که از مراحل گوناگون به همراه يك رفیق «گذر» کرده، اینک در لحظه‌ای قرار می‌گیرد که باید به تنهایی عمل کند و توانایی خود را به اثبات برساند. همان طور که انتظار داریم او، که نسبت به آغاز داستان تغییری اساسی کرده و به بازشناسی خود رسیده، قهرمانانه حرکت می‌کند و يك دنیا را به تنهایی و با اقدامی شجاعانه (در نوع خود و

برای او) رهایی می‌بخشد. یعنی در يك لحظه سرنوشت ساز، ادامه حیات دنیایی با آن همه هیولا و دیو و موجودات زورمند و توانا، محتاج عمل قهرمانانه قهرمان کوچک ما می‌شود، تا درس زندگی و ادامه حیاتی سعادت‌مندان را به او بدهند.


بی تردید نگاه «باستیا» از فردا، به زندگی و پدیده‌های پیرامونش چیزی غیر از آن خواهد بود که قبل از تجربه جهان «کهن الگوها» بوده است. او اکنون با بینشی تازه به زندگی ادامه



می دهد. او با دیو و پری همراه شده و بطن و درون آنها را مورد بازشکافی قرار داده و به معانی درونی هر کدام دست یافته است، پس ترسش تزکیه شده و حتماً ترس در برابر دوستانِ همسن و سالش، اکنون در چشم او بسیار خرد و عبث جلوه می کند.

پس یکی از راههای توفیق تسلط بر اشیا و پدیده‌ها و دخل و تصرف در آنها، راه شناخت اصل و ریشه هر پدیده، که همانا اسطوره آن پدیده به حساب می آید، است. این معرفت هم از دور راه ممکن می شود. نقل اسطوره و برگزاری رسوم و آیینهای «گذر». با وسیله‌ای چون سینما براحتی می توان از این دو طریق گذشت و مخاطب را با تجربه وقایعی شگرف، برانگیزاننده، قهرمانانه و معنی دار از زمان حاضر جدا کرد و در حضور موجودات فوق طبیعی و در فجر خلقت و زمان اصلی و آغازین حاضر ساخت.

به راحتی می توان پذیرفت که الگوهای اسطوره‌ای، حافظ اصول و مبانی پذیرفته شده و مقبول اخلاقی هستند. با این اوصاف آیا اسطوره نمی تواند به عنوان يك عنصر اساسی در تمدن انسانی مطرح باشد؟... تنها کسانی پاسخ منفی به این پرسش خواهند داد که قصه و افسانه و اسطوره را بیهوده می پندارند. قصه‌ها و افسانه‌هایی که طی دوران متعادی، اندک اندک، قوانین و اصول اخلاقی و انسانی را در مجموعه‌ای ارزشمند گرد هم آورده‌اند. تشریح و تبیین این مقال هم مجال دیگری می طلبد تا ضمن آن، مرزهای بین قصه، افسانه و اسطوره و همچنین فصول مشترك آنها

مورد بحث قرار گیرد. 

یکی از راههای توفیق تسلط بر اشیا و پدیده‌ها و دخل و تصرف در آنها، راه شناخت اصل و ریشه هر پدیده، که همانا اسطوره آن پدیده به حساب می آید، است.